

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که برای توضیح اراضی مفتوح و اراضی خراجی مرحوم شیخ آخرین تنبیهی را که قرار دادند هم متعرض توضیح این مطلب که اراضی خراجی چیستند و هم تحقیق خارجیش راجع به خود عراق، عرض کردم این مطرح شد مخصوصا بعد از صفویه که خب شیعیان در عراق چکار میکنند، الان که اصلا خراجی حسابش نمی کنند، می خرند، می فروشند، مدرسه درست می کنند، مجتمع مسکونی درست می کنند، بیمارستان، در اراضی عراق کسی صحبت از خراج نمی کند، از خراجیش در آمده، فعلا عملا کسی توجه ندارد.

حالا بحث های کبرویش را ایشان فرمودند آن یکون الفرد قید اولش عن وطن باشد یا صلح با آن صورت باشد، عرض کردیم بحث صلح هم بحث دیگری است و شرط دومش این است که به اذن امام باشد، بعد بعد از این که ایشان این شرط را می گویند که دلیلش هم یک روایت مرسله می آورند

بعد می فرمایند و الظاهر أن ارض العراق مفتوحة بالاذن، جزء مفتوحة ای است که با اذن امام بوده، عرض کردم ارض عراق اصطلاحا از حدود بصره، حالا این هم رویش محل کلام دارند چون خود بصره با این وضع موجودش این به قول خودشان اسلامی است، قبل از اسلام نبوده، خود کوفه با این شکلش اسلامی است خود شهر کوفه، چون بالاخره رودخانه است، پهلویش سبز بوده درخت بوده، حتما زندگی می کردند اما به شکل شهر کوفه است لذا یک اصطلاحی دارند که البصرة اسلامیه، اسلامی یعنی قبل از اسلام نبوده، از حدود بصره یا الان بهش می گویند پایین ترش آن ورش زبیر یا ابوالخصیب بروید تا حدود بالای بغداد، البته دقیق روشن نیست، در جغرافیای قدیم بالای بغداد عبارت از تکریت فعلی بود، تصریح دارند که تکریت آخر حد عراق است، تکریت به اصطلاح اول جزیره

.....
حساب می شده، و ارضا هم از حدود همین کوه های مهران و قصر شیرین را بگیرد تا وادی سماوه تقریباً، آن قسمت ها که بعدش بادیه شام است این ها جز ارض عراق است.

بعد ایشان می فرمایند که ارض عراق مفتوحة بالاذن کما یکشف عن ذلک

آن وقت دلیلش برای این که، چون یک روایت را خواندیم دیگه، روایت محمد ابن حلبی که صحیحه است، سئل ابو عبدالله عن ارض السواد فقال هی للمسلمین، از این که امام فرمود هی للمسلمین معلوم می شود به اذن امام بوده و إلا امام می فرمودند که این غلط است.

و اما غیر ارض عراق مما فتحت فی زمان خلافة الثانی و هی اغلب ما فتحت فظاهر بعض الاخبار کون ذلک ایضاً بإذن مولانا امیرالمومنین

عرض کردم یکیش هم اصلاً غیر از این خود اهل سنت در این که مثلاً خوزستان ارض خراجی است، شام ارض خراجی است تا خراسان، اصلاً تا خراسان هم آیا جز اراضی خراجی است، ما برای این نکته فقط یکی دو تا عبارت می خوانیم، ان شا الله بعد از این از عبارات اهل سنت می خوانم لکن از آن ور هم از خود همین دومی نقل شده که اگر من بعد از این زنده باشم و زمینی کشوری را فتح کردیم همان جور قسمت می کنم که رسول الله در خیبر کرد، این هم نقل شده و لذا عرض کردیم عده ای از اهل سنت معتقدند که ارض مفتوح عنوانه خراجی نیست، اصلاً این حکمش خراج نیست و ما یک توضیحی دادیم، این معنای خراجی ظاهراً بعد از پیغمبر است، ما در زمان پیغمبر نداریم که پیغمبر با زمینی معامله خراجی کرده باشند چون دارد که خیبر را در اختیار یهود قرار داد، فدک هم که ملک خود حضرت بود، فیه بود، خیبر را در اختیار خود یهودی ها قرار داد و از محصول می گرفت، عرض کردم محصول اصطلاحاً خراج نیست، مالیات هست اما خراج نیست چون سه تا مالیات در دنیای اسلام بود و هر کدام دارای ضوابط خاص خودش بود، یک مالیات را از سرانه می گرفتند که متعارفش که نوشته شده چهل و هشت درهم سالی از بعضی ها، ۲۴ تا و ۱۲ درهم، این را اصطلاحاً جزیه می گفتند که لفظ فارسی هم هست، یک لفظ فارسی است.

.....

دو: از محصول می گرفتند، این را اصطلاحاً مقاسمه می گفتند مثل خیبر، ده درصد محصول که بیشتر محصول خیبر هم خرما بود یا گندم می گرفتند، در بعضی از متون اهل سنت دارد که وقتی که این را می گرفتند یک مقدار معتنا بهش مال پیغمبر بود بقیه هم بین مسلمان ها تقسیم می شد، این اموالی که از خیبر می آمد، آن وقت پیغمبر اکرم نوشتند صد و سخ را به ازواجش می دادند، من نمی دانم مراد کل واحد، بعید است کل واحد باشد، عرض کردم در مورد و سخ و مقدارش بین ما و اهل سنت چون در رطل ما با هم اختلاف داریم، در مد معذرت می خواهم، البته مد که خب معلوم است چون مد الیدین است، حالا اگر کسی بخواهد تحقیق بکند مثلاً دستش را پر از گندم بکند دو دست، چون یک کف داشتیم و یک مد، کف از مد خیلی پایین تر است، با یک کف اگر گندم برداریم خیلی کم می شود اما با دو دست مد الیدین، این به صورت مد بوده، چهار مد هم یک صاع بوده که با وزن فعلی از سه مَن یعنی از سه هزار گرم یک چیزی کمتر است و این را اصطلاحاً مد می گفتند، یک شرحی هم دارد حالا نمی خواهم وارد این بحث بشوم و بحث های خوبی هم هست، الان ما مد را تقریباً هفتصد، ۷۱۰ تا ۷۵۰ گرم حساب می کنیم. دیدم بعضی از معاصرین اهل سنت محاسبه کردند ۵۲۰ گرم، تفاوت ما با آن ها زیاد است، دویست گرم با هم تفاوت داریم و اگر چهار تاش می شود یک صاع یعنی چهار تا پانصد دو کیلو و خرده ای می شود، تقریباً دو کیلو و نیم، مثلاً یک چیزی کمتر؛ آن وقت شصت تاش می شود یک و سخ، چیزی در حدود مثلاً من دقیق تر حساب کردم ۱۰۵ کیلو، مثلاً گونی ای که ۱۰۵ کیلو بگیرد، همین آرد قم را نمی دانم شما یادتان هست یا نه؟ ما سابقاً چون آرد می خریدیم، اول گونی ها هشتاد کیلو بود، بعد گفتند سنگین است بعد کردند چهل کیلو، گونی های آرد، این و سخ یک وزنی بوده برای اندازه گیری، احتمال هم دارد پیمانه بوده از چوب ساخته بودند، احتمال دارد، چون احتمالاً زکات را با این اندازه می گرفتند، پر می کردند، آن وقت این و سخ اگر حدود ۱۰۵ تا ۱۱۰ کیلو باشد این به حساب اهل سنت. به حساب ما نزدیک ۱۸۰ کیلو می شود، فرقی زیاد است، به حساب آن ها چیزی نزدیک ۱۰۵ تا ۱۱۰ کیلو می شود، آن وقت اگر این روایتی که در کتب اهل سنت آمده که پیغمبر به ازواجش صد و سخ می داده اگر روی همان ۱۰۵ کیلو هم حساب بکنیم چیزی در حدود ده تن و نیم می شود تقریباً، ده تن و خرده ای می شود، ده تن خیلی سنگین است چون معروف این بوده چون جامعه عوض شده هی ما مجبوریم برای شما

حکایت بگویم تا تصویر آن جامعه را بکنید، متعارف این بوده که برای تقدیر نفقه برای هر نفری برای هر روز یک مد از طعام بود، من عرض کردم مد که در روایات ما آمده این یک استاندارد آن زمان است مثل این که الان شما می گوئید چلوکبابی ها مثلا کباب، هر یک کباب باید هفتاد گرم گوشت داشته باشد مثلا چلوخورشت مثلا ۴۰ گرم در خورشش گوشت باشد، یک اندازه های معین دارد، غذای فرد را که تعیین می کردند برای هر فرد یک مد، آن وقت این فرد هم عادتاً دو تا بود، یکی زن و بچه خودش بودند و یکی هم غلامان، برای حیوان هم خب نفقه واجب بود چون نفقه برای سه تاست دیگه، نفقه حیوان هم هست، نفقه حیوان تابع همان علف و خصوصیات خودش است، آن وقت پیغمبر اکرم مثلا عائشه دارد که پیغمبر لذا غالباً موونه را هم سنوی، سالی حساب می کردند مثلا ایامی که گندم می آوردند که گندم برداشت شده یا جو برداشته شده یا خرما، خرما یعنی خرماي خشک در مقابل رطب، ما در فارسی هر دو را خرما می گوئیم، خرمائی که خشک است این چون قابلیت ماندن داشت، رطب ترش می شد قابلیت ماندن نداشت، گیاهان و چیز هایی را که می توانستند بدون یخچال نگه بدارند حبوب بود که در آن جا متعارف جو و گندم بود و از میوه جات هم انگور را نمی توانستند نگه دارند کشمش، زبیب و خرماي خشک در مقابل رطب، این اصطلاح آن زمان بود مثلا عائشه می گوید پیغمبر برای ما هر مثلا وقتی گندم می آوردند ۳۶۰ مد برای سال ما کنار می گذاشت، آقایانی که مدینه مشرف شدند این جایی که محل مدفن شریف رسول الله است پهلویش یک اتاقی است، آن هم در دارد، پنجره دارد، اگر دقت کردید! خود این اتاق شکلش تقریباً مثل دوزنقه است یعنی مثل یک مربعی است تهش مثلث است، این محل نگهداری این ها بوده یعنی اتاق داخلی این حساب می شده، آنی که اندرونی بوده که محل نگهداری بوده این بوده، بعد از آن هم خانه حضرت زهراست که الان متصل است، غرض بین آن حجره مبارکه که محل مدفن ایشان است و بین خانه حضرت رضا این یک اتاقی بوده، آن وقت اگر این باشد حالا فرض کنید ۳۶۰ مد تقسیم بر چهار بکنیم ۹۰ صاع می شود، صاع را هم اگر سه کیلو بگیریم ۲۷۰ کیلو می شود، ۲۷۰ کیلو خیلی سنگین نیست، با همین کیسه های آرد فرض کنید ۴۰ کیلو، حالا ۲۷۰ کیلو روی چهل کیلو تقریباً هشت تا کیسه آرد می شود تقریباً ۲۸۰ کیلو، این خیلی سنگین نیست اما ده تن خیلی سنگین است، من گاهی فکر می کنم ده تن را کجا می گذاشتند، اگر این باشد ده تن خیلی زیاد است،

این جور نوشته در کتب اهل سنت که صد وسخ برای ازواجش پیغمبر قرار می داده، عرض کردم آن روز هم از عجائب این است که نوشتند که مثلاً حضرت برای حضرت زهرا هم چیزی قرار دادند، نوشتند و معلوم می شود که یکی از موارد اختلاف در سر میراث رسول الله همین هم بوده، سهمی که پیغمبر از خیر داشتند، در کتب اهل سنت به سند صحیح، در بخاری هم هست، البته این حدیث در چندین مصدر آمده مطول و مختصر است یعنی مجموعه اش این است که پیغمبر صد وسخ، هشتاد وسخ خرما، بیست وسخ هم، خیلی است، بیست وسخ نزدیک دو تن است، دو تن هم بیشتر، روی حساب ما که بیشتر، نزدیک چهار تن، از چهار تن یک چیزی کمتر، جو، خیلی عجیب است، من فکر می کردم در خیر گندم کاشته باشند، در عبارت آمده جو، مسلم خیر نخلستان بوده، این مسلم خرما داشته و در آن شبهه نیست اما خیال می کردم زراعتش هم گندم باشد، در این روایتی که در کتب اهل سنت هست خیلی هم عجیب است، من در میان کتاب شیعه ندیدم که اعتراض بکنند که چرا این کار را انجام دادی، صد وسخ که نزدیک ده تن بیشتر است، دیگه حداقلش، اگر به نه تا هم از زن ها تقسیم می شد سهم هر کدام بیش از یک تن بوده، مختصری بیش از یک تن، حدود هشت تن و خرده ای خرما بوده، دو تن و خرده ای هم جو بوده و عمر که یهود را از خیر بیرون کرد، واقعا چیز های عجیبی را انسان در تاریخ می خواند، عمر آمد به زن های پیغمبر گفت ما یهود را بیرون کردیم می خواهیم این را تقسیم بکنیم، این معلوم می شود که خیر را خراجی حساب نکردند چون خراج قابل تقسیم نیست، آن وقت به زن های پیغمبر گفت که اگر دلتان می خواهد زمین بهتان می دهیم و دلتان می خواهد همان مقداری که زمان پیغمبر می گرفتیم محصول بهتان می دهیم، تضمین می کنیم محصول بهتان بدهیم، عائشه و حفصه نوشتند نه زمین می خواهیم، خود زمین را به این ها دادند، خود زمین خیر را به اندازه حصه شان، به اندازه یک تن مثلاً، یک تن و خرده ای ما بین خرما و مابین جو زمینی که این مقدار درآمد داشته باشد به این ها، به عائشه و به حفصه دادند، خیلی عجیب است دعوای میراث های پیغمبر را حضرت زهرا کردند نصیبش را دیگران بردند، دعوای مال حضرت زهرا بوده و نصیب را این ها بردند.

پرسش: مبهم ۱۴:۷

آیت الله مددی: خیبر هفت تا قلعه بوده پهلوی هم، هفت تا بوده و در این ها قلعه اش به خاطر این که کسی حمله نکند، زراعت ها آن تو بوده.

پرسش: زراعتی بیرون نداشتند؟

آیت الله مددی: شاید هم داشتند، آنی که معروف است قلعه شان این است. الان من از خیبر فعلا خبر ندارم، از فدک می دانم، الان آب جاری دارد معلوم می شود سطح آبش خیلی بالاست یعنی چند وقت پیش که عده ای رفته بودند یک جوی خیلی باریکی آب جاری دار، چون من یک وقتی مدینه بودم با یکی از این آقایان صحبت می کردیم اهل مدینه، می گفت سطح آب در مدینه خیلی پایین آمد، گفت اگر بخواهیم یک چاه دائم بزنیم حدودا ۱۵۰ متر، ۱۶۰ متر، خیلی باور نکردنی است، مگر ما تعبدا قبول بکنیم چون چاه های مدینه عرض کردم در وفاء الوفاء مال سمهودی که شرح حال مدینه را نوشته واقعا خیلی زحمت کشیده، انصافا بعضی از این ها یک کار هایی کردند این تقریبا می شود گفت تمام مدینه را با وجب حساب کرده چون می گوید با زراع و با دست حساب کردم از باب مسجد النبی تا این ذباب هست مساجد سبعة، چهار هزار و خرده ای، خیلی عجیب است یعنی واقعا با وجب و با زراع و با متر گرفتن، تمام چاه های مدینه را سال نهصد و خرده ای است ایشان، تمام چاه های مدینه را نوشته، یک نکته هم حالا بگوییم، نمی دانم دقت کردید، شاید آقایانی که مکه یا مدینه مشرف شدند آن یک دری دارد فضای پشتیش نه از طرف خود جایی که، همان جایی که امام جماعت از آن جا می آید، همان فضای پشتی که دیوار است، یک در دارد فقط، امام جماعت از آن جا وارد می شود که نماز بخواند، مرده ها را هم از آن جا می آورند، رسمشان این است، چه بچه و چه زن غالبا بعد از نماز ها اگر شنیده باشید می گوید نماز بر میت، الصلوة علی المیت، بلند می شوند نماز می خوانند، شیعه ها هم را هم وارد نمی کنند، نمی دانم شنیده بودید یا نه، إلی الآن شیعه ها را برای نماز وارد مسجد النبی نمی کنند، در این کتاب وفاء الوفاء نوشته این کار از سال ۹۲۰ شد، من هم نمی دانستم، امیر فلان زمان

عثمانی هاست، این دستور داد که جنازه شیعه را برای نماز وارد مسجد النبی نکنند، هنوز هم که هنوز است وارد نمی کنند، بدانند شیعه است واردش نمی کند مگر ندانند و إلا بدانند شیعه است واردش نمی کنند إلى یومنا هذا نزدیک پانصد و شانزده سال می شود. علی ای حال کیف ما کان این را می خواستم عرض بکنم که در آن جا حتی چاه های مدینه را هم نوشته و از شواهد این طور، چون می گویند حضرت از چاه آب می کشید، از شواهدی که من دیدم در تاریخ مدینه، من شمردم یکم دقیق هم هستم، غالب چاه ها شش متر و هفت متر و هشت متر بوده، خیلی عجیب است یعنی خیلی سطح آب بالا بوده چون احد کوه سلسله جبالی که شمال مدینه است این ها منبع آبند، الان به من می گفت ۱۵۰ متر، نمی دانم شاید هم شوخی می کرد، به هر حال می گفت ۱۵۰ متر اما من فدک عکسی ازش دیدم آب جاری دارد. فدک با یک فاصله سی و پنج شش کیلومتری با خیبر است، فدک جز قلاع خیبر نیست، بعضی ها خیال می کنند، بیابان است و بعد فدک است. عرض کنم که احتمال می دهم خیبر هم آب خیلی خوبی داشته، این که یهود در آن جا چنین زراعتی و چنین کشاورزی ای را داشتند خوب باشد.

علی ای حال چون این مطلب را

پرسش: زمین خیبر ارض صلح می شود دیگه

آیت الله مددی: آهان احسنتم، زمین خیبر ارض صلح می شود لکن خراج نبوده، مقاسمه نبوده، اگر پول روی زمین بگیرند خراج است مثلاً می گویند هر متر زمین دست تو این قدر بده، هر هکتار این قدر، این می شود خراج، بگویند شما این جا کار بکن از محصول عشر بده این را می گویند مقاسمه، خودت پول بده سرانه این قدر بده می شود جزیه، ما الان در اصطلاح فارسی خودمان همه را می گوئیم مالیات، خیلی دیگه فرق نمی گذاریم اما در دنیای اسلام چون آثاری داشت من در بحث هایی که در بحث ولایت فقیه به مناسبت اموال دولت اسلامی پانزده شانزده سال پیش مفصل حدود یک سال طول کشید تمام اموال را یکی یکی مصدر و منبعش را معین کردیم چون این در بین اول دنیای اسلام خیلی محل اهتمام بود، هر مالی صدقه، فیء، غنیمت، انفال، هم مصدرش و هم مصرفش مشخص بشود، خلط نشود، جزیه مثلاً فرض کنید، خراج، مقاسمه این ها هم مصدرش و هم مصرفش مشخص بشود.

و اما غيرها مما فتحت فی زمان خلافة الثانی فظاهر بعض الاخبار کون ذلك ایضا بإذن مولانا امیرالمومنین و امره

اینش مهم نیست، آنی که خود اهل سنت نقل کردند عمر بعد پشیمان شده بود گفته بود اگر زمین دیگری فتح بکنم دیگه این کار را نمی کنم، کاری که در زمین عراق کردم خراجش کردم نمی کنم و لذا عده ای هم از اهل سنت به همین معتقدند، می گوئیم ما اصلا ارض خراجی نداریم من جمله ابن حزم در محلّی، عرض کردم یکمی برای توضیح مطلب بعد می خوانیم، فعلا گفتیم عبارت ایشان.

و فی الخصال فی باب السبعة

این را من می خوانم اگر زحمتتان نیست از خصال، تصادفا خصال من را نمی دانم کی برده، نداشتم، هر کاری کردم پیداش نکردم، این را ببینید در ابواب سبعة عن ایبه و شیخه، ایبه مراد صدوق پدر است، شیخش هم مراد ابن الولید است
عن سعد ابن عبدالله، این ها هر دو شاگردان سعد ابن عبدالله معروفند.

عن احمد ابن الحسین ابن سعید

راجع به سند یک وقت دیگه صحبت می کنم، آن نکته اصلی سند را می گویم بقیه اش ان شا الله یک وقت دیگر، نکته اصلی خود این احمد است، این پسر حسین ابن سعید معروف است، آن حسین ابن سعید که صاحب کتب ثلاثین بود و یکی از افرادی است که مدار حدیث شیعه و فقه شیعه بر ایشان است پسری به نام احمد دارد، می خواهید عبارت نجاشی را بیاورید احمد ابن حسین ابن سعید و این پسر معلوم می شود از بچگی خیلی با استعداد بوده چون نوشتند مرحوم نجاشی که روی عن جمیع شیوخ ایبه، خیلی عجیب است، چون تفاوت سنی بالاخره بچه با پدرش زیاد است دیگه، معلوم می شود از همان بچگی چون عرض کردم در همان زمان رسم بود شخصیت های علمی برای تبرک حتی بچه های دو ماهه، دو ساله خودشان را می بردند پیش یک شیخی مثلا هشتاد ساله، نود ساله یکی از بزرگان حدیث، از او اجازه می گرفتند که بعد این بزرگ می شد قرب اسناد پیدا می کرد، همین اجازه ای که ابو غالب زراری که شیخ الشیعه است در زمان خودش، به نوه خودش نوشته، نوه اش دو ساله بوده، یک اجازه مفصل هم، شرح حال خودش را و هم کتبی که داشته به ایشان اجازه داده.

غرض این که احمد ابن حسین ابن سعید باید یک شخصیت فوق العاده ای بوده و معلوم می شود خود مرحوم پدرش حسین ابن سعید خیلی به ایشان اعتنا داشته که از همان بچگی برای ایشان اجازه گرفته از بزرگان و إلا عادتاً نمی خورد، پسر تمام شیوخ ابیه، عن جمیع شیوخ ابیه عادتاً نمی خورد مگر همین نکته ای که عرض کردم مثلاً بچه بوده به اجازه و به احترام ایشان برایش اجازه گرفته باشند و لکن معذک نجاشی می گوید فاسد المذهب و روایاتش پیش ما خیلی کم است، با تمام این حرف ها إلا یکی از اساتید استاد پدرش را نقل می کند که إلا فلان، بعد هم می گوید فاسد المذهب که اصطلاحاً مراد غلو است، عبارت ایشان را آوردید؟ احمد ابن الحسین، بخوانید

یکی از حضار: (مبهم ۲۱:۴۹) متنی از نجاشی خوانده می شود

آیت الله مددی: غالاً عرض کردم ایشان متهم به غلو است، من سابقاً چند تا نکته عرض کردم چون حالا نمی خواهیم وارد بحث رجالی بشویم، اصولاً مذاهب فاسده ای که ما در شیعه داریم مثل فطحیه و زیدیه و واقفیه، این ها هیچ کدامشان قم نیامدند، این یک چیز عجیبی است، فطحیه مثلاً ما در قم نداریم یا واقفیه قم آمده باشد، فقط از غلات چرا داریم مثل همین که می گوید قال که در قم بوده، زعم القمیون که نسبت غلو دادند و لذا ما عرض کردیم این غلو این زمان، این زمان غلو این زمان، زمان های ۲۳۰ و ۲۴۰ و ۲۵۰ است یا ۲۷۰ و ۲۸۰، این غلو این زمان، این غلو این زمان بیشتر غلو سیاسی است نه غلو عقائدی، اشتباه نشود، تمام این نکات را برای این گفتیم و ما غیر از غلات که در این زمان در قم نسبت داده شده دیگه نداریم، از واقفیه سنی هم داریم لکن کسانی که بیشتر جنبه حکومتی چون قم تابع ری بود، ممکن بود از طرف حکومت که می آیند سنی باشند، آن والی و فرماندار این ها سنی در آن ها داریم اما غیر از این از مذاهب فاسده شیعه فقط و فقط غلات داریم، اسماعیلی ها مثلاً، هیچ کدام از این ها را در قم نداریم.

علی ای حال ایشان دارد که ضعفه القمیون، این تضعیفش مال این است، لکن به هر حال بعد مرحوم نجاشی می گوید یُعرف و یُنکر، یک مشکل دیگر ایشان فقط آن مسئله غلو، حالا غلو سیاسی با توضیحاتی که سابقاً هم عرض کردیم مشکل دیگر ایشان این است که نسخی را هم که نقل می کند خیلی درست نیست یعنی اشکالشان این بوده، این را ما گفتیم یُعرف و یُنکر بحث فهرستی است نه بحث

رجالی، این يعرف و يُنکر را آقایان چون درست معنا نکردند ما گاهیگاهی معنا می کنیم، مراد از يعرف و يُنکر یعنی ایشان مثلا این جا الان عن جعفر ابن محمد نوفلی مثلا، عن یعقوب ابن یزید، حالا این جا رائد نوشته، مثلا از کتاب نوفلی یا یعقوب ابن یزید حدیثی نقل می کند که در نسخ مشهور نیست. ما عده ای از اصحاب داریم و این ها را مرحوم نجاشی نمی آید خودشان را تضعیف مستقیم بکند یعنی گاهی نقل می کند و توضیحات هم دادیم، سابقا عرض کردیم یعنی این بوده، این مشکل بوده، بعضی ها را هم معین کردیم و خودمان هم نگاه کردیم به این نتیجه رسیدیم، يُعرَف و يُنکر مثلا فرض کنید از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند، غالبا آن چه از ابن ابی عمیر هست در نسخ معروف ابن ابی عمیر هست، گاهی اوقات هم نقل می کند نیست، در نسخ معروف نیست

پرسش: منفردات است

آیت الله مددی: حالا این را گاهی بهش منفردات می گویند، این گاهی منفرد است و گاهی شاذ است، بعد دیدم اهل سنت یک بحثی دارند فرق بین شاذ و نادر و انفراد و این حرف ها، به هر حال این ها نمی آیند بگویند منفرد است، گاهی هم می گویند لا يعمل بما ینفرد به، این تعبیر انفراد را هم دارند، منفرد هم دارند لکن غالبا نجاشی تعبیر يعرف و يُنکر دارد، بعضی ها هم خیال کردند يعرف و يُنکر یک نوع بحث حدسی است که نجاشی گفته یعنی مطالبش درست است و نادرست است، نه، مرادشان، مثل امر به معروف و نهی از منکر، نه این نیست، مراد نجاشی از يعرف و یُنکر یک نکته فهرستی است، نکته فهرستی را عرض کردیم به طور کلی این بحث هایی را که ما در رجال می کنیم ما ازش تعبیر به تحلیل می کنیم، ثقه است، ثقه نیست، اتصال دارد، ندارد، مرسل نقل می کند یا نقل نمی کند، این ها را ما بهش می گوییم تحلیل، اگر تحلیل ها برگردد به شرح حال راوی اسمش را گذاشتیم رجالی. اگر برگردد به کتاب و نسخه اسمش را گذاشتیم فهرستی، فرق این دو تا این است. این مثلا می گوید قال فاسد المذهب، این بیشتر رجالی است و ترجمه هم هست، این جز تراجم است اما وقتی می گوید يعرف و يُنکر این فهرستی است، یعنی آثار مثلا فرض کنید همین حدیث این جا ممکن است حدیثی باشد غیر از ایشان نقل نکرده، ایشان منفردا نقل کرده، عن جعفر ابن محمد، این نکته حدیث را فعلا چون محور اصلیش را احمد می دانم به همین اکتفا کردم، بقیه اش را ان شا الله یک وقت دیگه متعرض می شویم.

و این احمد متأسفانه شاید در کتب اربعه من کلا یک یا دو تا روایت ازش دیدم به اسم احمد ابن الحسین، به این مقدار، به نظرم این طور آمده اما در غیر کتب اربعه در کتب صدوق مثل همین خصال این دارد، احمد ابن حسین دارد، البته یک حسین ابن احمد داریم استاد صدوق است، آن هم روشن نیست وضعش اما با این فرق می کند.

علی ای حال مرحوم سعد ابن عبدالله هم از خود حسین نقل می کند هم از احمد پسر ایشان، احمد ابن الحسین إلى آخر السند، بعد در این جا دارد امام فرمودند که کان یشاورنی فی موارد الامور، در ورود و دخول امور عمر با من مشورت می کرد، ثانی با من مشورت می کرد.

بعد ایشان مرحوم شیخ می فرماید که عموم العمور اضافی، نه همه امور، نسبتا یعنی، بالنسبة إلى ما یقدح فی رئاسته، آن چه که مربوط به ریاستش نمی شد با من، حتی آن هم معلوم نیست

و لا یخفی أن الخروج إلى الکفار و دعائهم الى الاسلام من اعظم تلک الامور بل لا اعظم منه

احتیاجی به این ندارد، در خود کتب اهل سنت نوشتند وقتی فتح عراق شد عمر مسئله را مطرح کرد گفت من چکار بکنم؟ این زمین عراق را بین جنگنده ها و نیرو های رزمنده تقسیم بکنم؟ چون غنیمت بود دیگه، و این اولین زمین بزرگی بود که کاملاً حاصلخیز بود و واقعا دخل اقتصادی داشت یعنی بحث اقتصادی حساب می شد، عرض کردم حسابش کردند ۳۶ میلیون جریب به اصطلاح آن زمان، لذا مطرح کرد عرض کردیم امیرالمومنین، نوشتند در کتب اهل سنت، یکی دو متنش را می خوانم، همه اش را نمی خواهد بخوانم، امیرالمومنین به ایشان فرمودند به این که عده ای، غیر از امیرالمومنین، این را تقسیم نکن، این را نگه بدار از پولش به عامه مسلمان ها برسد، اصلاً تا روز قیامت همه مسلمان ها، این مسلمان ها در فتح عراق شرکت کردند، خون دادند، جان دادند، پس بگذارید که منافعش هم به همه مسلمان ها برسد نه خصوص این چند نفری که شرکت کردند، این شد ارض خراجی، این ارض خراجی از این جا درست شد و باز از عمر نقل کردند لو استقبلت من امری ما استدر، این امر را تقسیم می کنم کما این که رسول الله صنع بخیر، این هم ازش نقل شده.

.....
حالا چون مرحوم شیخ می دانید یک کتابی هم در رجال مختصر دارد، البته ناقص است، فوق العاده ناقص است لکن چون خود ایشان گاهی در مبحث رجالی چون در آن زمان مباحث رجالی خیلی تند مطرح نبود اما خب کم و زیاد، بیشترین بحث رجال در این زمان مرحوم شیخ به همین اصفهان خود ما بود، مرحوم شفتی و بعد پسران مرحوم آقای، البته زمان شیخ مرحوم شفتی، حتی از مرحوم شفتی نقل شده که از ایشان خواستند که نظرتان راجع به صاحب جواهر چیست؟ مجتهد است؟ گفته بود نه مجتهد نیست، چون رجال بلد نیست، نفی اجتهاد از صاحب جواهر قدس الله اسرارهم! علی ای حال ایشان آمدند یک بحث سندی هم فرمودند و فی سند الروایة جماعة تخرجها عن حد الاعتبار، هم مجاهیل دارد هم ضعاف دارد هم یک جور هایی است به هر حال نمی خواهم بگویم، حالا بعد یک توضیحی عرض می کنم. توضیح مختصری مثل همین جا.

إلا أن اعتماد القميين، تمام این ها را خواندیم برای همین، و روایتهم لها، مع ما عُرف من حالهم لمن تتبعها من أنهم لا يخرجون، چاپ کرده لا يخرجون، این صحیحش لا يخرجون باید باشد، عرض کردم در همین درس اول به یک مناسبتی در میان اهل سنت اگر حدیث کامل نقل می کند می گویند اخرجه، اگر ناقص می گویند خرجه، این جا لا يخرجون باید باشد

لا يخرجون فی كتبهم رواية فی راویها ضعف إلا بعد احتفافها بما يوجب الاعتماد عليها جابر لضعفها فی الجملة
فی الجملة جبر ضعف سند بکند.

نمی دانم حالا ایشان، چون در کتاب های دیگه رجالی آمده که قمیین کسی که غالی بوده از قم بیرون می کردند یا آن بیچاره محمد ابن اورمه را می خواستند ترورش بکنند و بکشند، بعد دست نگه داشتند یا مثل سهل ابن زیاد یا مثل برق را بیرون کردند، اما توضیح دادیم که بیرون کردن ها مال قدرت سیاسی است، در قم آن جور نبوده که هر کسی مثلاً متهم به غلو یا ضعف روایت بشود چون احمد اشعری خاندان اشعری کسانی بودند که خودش و پدرش و جد اولش و جد دومش احمد ابن محمد ابن عیسی ابن عبدالله، عبدالله جز اشاعره اولیه است، عبدالله جز آن هاست که به قم آمده، سال ۸۳ زمان حضرت سجاد، که روشن هم نیست، خود عیسی هم شیعه به معنای ما باشد، محب اهل بیت بودند اما معلوم نیست شیعه باشند، محمد چرا پسرش، محمد ابن عیسی، احمد هم که از اجلای طائفه

است. آن وقت چون قم به صورت خیمه بود کومه بود این ها قم را شهر کردند، اصلاً شهریت قم دست این اشاعره است، یمنی ها یا در اصطلاح آن زمان بهشان عرب ها می گفتند، دست این ها شد، این ها هم اشعری نه به معنای مذهب اشعری، چون جد اعلایش صائب است، نجاشی نسبشان را آورده، به نظرم در صائب که می رسد و هو الاشعر، اشعر بچه ای که خیلی پر مو به دنیا می آمد بهش اشعر می گفتند، شعراء هم دختر پرمو، چون بدنش پر از مو بود اشعر بهش می گفتند، اشعر معنایش این است نه این که حالا، آن ابوموسی اشعری مال همین خاندان است، این خاندانش این است و إلا این ها این طور.

علی ای حال چون ایشان قدرت سیاسی داشت این افرادی را که به نظر خودش حالا به هر جهتی از جهات چون اختلاف هم هست که چرا بیرون کرد، روی هر جهتی از جهات قدرت سیاسی داشت این ها را بیرون کرد، ما کس دیگری نداریم اصلاً، حالا فرض کنید سعد ابن عبدالله کسی بیرون نکرده، قبلش بعدش، برادر ایشان که به اصطلاح عبدالله ابن، ایشان احمد ابن محمد است، یک برادر هم دارد عبدالله ابن محمد، این این طور نیست که مثلاً بیرون می کردند، البته ایشان که بیرون کردن را ننوشته اما لمن تتبعها، البته قم مثل همه جا مختلف بوده، این طور که ایشان می گوید من حالهم که مثلاً این ها کاملاً دقت می کردند، نه مبانی مختلف بوده، آثار مختلف بوده، نحوه تنقیح مختلف بوده، نحوه تصحیح مختلف بود.

هذا اولاً و ثانياً اصلاً ظاهراً مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه اصلاً توجه نفرمود که حدیث در کتاب خصال است، خب خود قمی ها این طوری بودند دیگه، حدیثی را که شواهد داشت در کتب فتوائیشان استخراج می کردند، اگر شواهد کافی نبود در این کتاب مصنفات، خصال جز مصنفات است، این اصطلاحی بوده آن زمان، شما می توانید انجام بدهید، کاری ندارد، مصنف یعنی کتاب هایی که در یک موضوع کتاب صنف صنف است، مثلاً خصال موضوعش چیست؟ عدد است، هر روایتی که توش یک دارد، دو دارد، سه دارد، چهار دارد، پنج، موضوع کتاب این است، لازم نیست حالا حجت باشد، مصنف یک عنوان است، کتاب فقهی و فتوائی عنوان دیگه، خصال علل الشرائع، علل الشرائع هم منصف است، علل الشرائع هر روایتی توش لأن دارد یا فأن دارد، تعلیل دارد، ایشان استخراج کرده، خصال آن روایتی که توش عدد دارد، معانی الاخبار روایتی که توش تفسیر شده که مثلاً سقط یعنی فلان، هر چی

روایتی که توش یک معنایی آمده این را ایشان برداشته در کتاب معانی الاخبار آوردند، اصطلاحا به این ها مصنفات می گفتند و تعجب از مرحوم شیخ است که توجه نفرمودند خصال جز مصنفات، در مصنفات تساهل می کردند، مهم نبود سندش چون مهم عدد بود، البته عرض کردم شاید نظر مرحوم شیخ این باشد شاید، که نه این مصنفات هم باید قابل قبول صدوق باشد، شاید نظر مبارکش است، چون عرض کردم مرحوم صاحب حدائق رساله ای در تسامح در ادله سنن دارد با آن درر نجفی ایشان چاپ شده، نگاه بفرمایید، ایشان می گوید این مطلب درست نیست، صدوق هر چی در کتابش آورده حجت بوده، اثباتش خیلی مشکل است، خیلی مطلب سختی است، مضافا به این که خود صدوق هم در این جا دارد و ما کان قصدی فیه، در فقیه دارد، قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رواه یا رؤوه، صحیحش رؤوه است، این اصلا قصد من قصد مصنفین نبوده که من در این کتاب هر چی روایت است بیاورم، و لذا به خلاف تهذیب، تهذیب جز مصنفات است، من کرارا عرض کردم فقیه و کافی گزینشی است یعنی آن چه که فتوایشان است آوردند، فقیه همین طور آورده، می خواسته استقصا بکند روایات را، این خیلی نکته بحث را پس این مطلبی که مرحوم شیخ صدوق فرمودند در قم مثل برقی بودند، مثل سهل ابن زیاد بودند، متساهل بودند، غیر متساهل بودند، ضعیف الحدیث بودند، همه جور بودند، این طور نیست که، خود احمد ابن حسین که الان ایشان اسمش را برد که الان ما بردیم ایشان بود، به قول ایشان قال به اصطلاح، يعرف و ینکر معذک در قم و پدرش هم مثل حسین ابن سعید و روی عن جمیع شیوخ ابیه، من این نکته را می خواستم توضیح بدهم این مطلب خیلی مشهور شده که مثلا قمی ها بیرون می کردند این ها اساس ندارد حرف های بی اساسی است، آن مسئله انتخاب هم درجات دارد، راست هم هست، انصافا درجات معینی در این جهت دارند و مختلف اند، مضافا إلی ما اشتهر من حضور ابی محمد الحسن علیه السلام، نقل شده، به هر حال اجمالا بعضی از خواص ائمه، حالا قصه امام مجتبی راست نباشد مثل سلمان فارسی خب نماینده و فرماندار مدائن بود در زمان دومی، ما داریم، یکی دو تا نداریم که، از بزرگان مثل عمار ابن یاسر، غرض این که این طوری است، بعد در صحیحة محمد ابن مسلم عن سيرة الامام فی الارض التي فتحت بعد رسول الله

من یک توضیحی پریروز دیروز عرض کردم که اصلاً بیاییم زمینه هایی که احکامش در فقه اسلامی بعد از رسول الله آمده این ها را
ما برایش یک حساب خاصی باز بکنیم

فقال إن امیرالمومنین علیه السلام قد صار فی اهل العراق بسيرة فیهی امامٌ
خیلی عجیب است این که قد صار، چون این مسئله اگر مرادش خراج است که خب این قبل از امیرالمومنین بود، اگر چیز دیگر است
که نمی دانیم.

و ظاهراً أن سائر الارضین المفتوحة بعد النبی حکمها حکم ارض العراق
نه خب شرائطی دارد مضافاً إلى أنه یمكن الاكتفا علی اذن الامام المنصوص بالعلم بشاهد الحال بالفتوحات الاسلامیة الموجب لتاید هذا
الدین.

خب حالا تاید این دین معنایش این نیست که زمین خراجی بشود.
و قد ورد أن الله تعالی یوید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم، یک منه ای آورده، من به نظرم در نسخه منه ندارد، این حدیث صحیح
است پیش ما لکن مصدرش منحصر به رجال کشی است، بیاورید این حدیث را، إن الله یوید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم، تعبیر لا
خلاق لهم را در کتاب کشی من دیدم، الان هم در ذهنم نیست کجای کشی است اما یادم می آید سندش معتبر بود، کلمه لا خلاق را
بیاورید در ذیل کلمه لا خلاق لکن این روایت بین اهل سنت فوق العاده مشهور است، در صحیح بخاری و غیرش آمده و به متنون
مختلف، بعضی از آقایان ادعا کردند که متن حدیث یوید هذا الدین بالرجل الفاسد، تعبیر یوید یعنی یک پادشاه فاسقی که می آید کار
هایی که می کند موجب می شود که مردم نفرت پیدا بکنند و به دین علاقه مند بشوند. دیگه حالا نمی دانیم، خیلی هم اصرار نداریم
که قرائت حدیث این طور است، آنی که روایت اهل سنت است یوید است که، لا یزال إن الله لا یزال اصلاً دارد، یوید هذا الدین، إن
الله دارد، مثل این که ان الله اش را نخواندم

أن الله در صحیح بخاری ظاهراً در ذهنم در صحیح بخاری این طور است

.....
إن الله لا يزال يويد هذا الدين بالرجل الفاسق، يا فاجر يا فاسق لا يزال يويد هذا الدين لكن در پیش ما این متن است باقوام لا خلاف لهم، آوردید از کتاب کشی؟

فعلا هم تا آن جایی که من دیدم، متن یعنی سند درستی برای این حدیث در پیش ما غیر از این کشی ندیدم، اما بین اهل سنت خیلی دارد یعنی سند که نمی دانم، مصدر زیاد دارد، وقتی در بخاری باشد کتاب های دیگری زیاد آمده، آن جا هم به عنوان بالرجل الفاسق، فکر می کنم عنوان این جور باشد در ذهن من اگر نگاه کردید، آوردید؟ کشی قطعا دارد، در این شبهه ندارم.

پرسش: کافی ندارد إن الله ينصر هذا الدين باقوام لا خلاق

آیت الله مددی: نه یوید هذا الدين باقوام کشی را هم من دیدم، سند کافی شاید روشن نیست، سند را بخوانید چون من یادم می آید یک وقتی من سند را نگاه کردم سند روشن را فقط در کشی دیدم

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن (مبهم ۴۱)

آیت الله مددی: بله خود آن عمر ابن زبیری به نظرم وضعش روشن است، در کشی دارد باقوام، در ذیل یک حدیثی است، نه این را که یقین دارم، عرض کردم به سند صحیح مرادم این بود.

آنی که من دیدم پیش اهل سنت که سند صحیحش هست بحثی در آن نیست، در کشی پیدا نکردید؟

پرسش: لا خلاق یعنی چی؟

آیت الله مددی: یعنی مثلا اخلاق ندارند در راه درست نیستند.

علی ای حال بعد مرحوم شیخ یک راه دیگری رفته، با عموم و خصوص من وجه، چون این راه ها خیلی به نظر ما به درد بخور نیست وارد این بحث نمی شویم، حالا دیگه کلام ایشان چون مناقشاتش تقریبا واضح است.

شرط سوم این که آن زمین احیا باشد این مهم است

أن تكون أن يثبت كون الارض المفتوحة محياة حال الفتح، باید محیا باشد

لتدخل فی الغنائم و یخرج منه الخمس اولا و یرقی الباقی للمسلمین

و إن كانت حینئذ مواتا كان للامام کما هو المشهور بل المتفق علیه

عرض کردم یک قسمت از احکام اراضی را با همین فتواها و بعضی از روایات

و یقتضیه اطلاق الاجماعات المحکیة علی أن الموات من الانفال و روایاتی که می گوید مفتوح عنونة تقیید شده به محیة

بله نکته ای که باقی می ماند این است که آیا در اراضی ای که محیة باشد احیا باید بشری باشد یا احیا الهی را هم می گیرد؟ مثل

جنگل ها، مرحوم شیخ این فرع را ندارد لکن ظاهر عباراتشان در احیاء هر دو را می گیرد، ظاهرش لکن ادعا شده چون ارض عراق

احیای بشری بوده، جنگل نبوده بعید نیست که این احیا خصوص احیای بشری باشد، روشن شد؟ پس اگر جایی را گرفتند جنگل های

بسیار زیاد داشت فرض کنید رفتند آمازون را گرفتند، جنگل بزرگ آمازون، این دیگه ظاهرا جز مفتوح عنونة و اراضی خراجی

نیست، این کلا می خورد به انفال و می خورد جز اموال دائره بیت المال عمومی مسلمین، جز اموال عمومی مسلمین، بیت المال هم

نیست، جز اموال عمومی است

دقت فرمودید؟ دوم که حالا اگر محیة طبیعی را هم ما بحث کردیم بحث عمومی هم دارد، آن بحث دوش بود، محیة طبیعی یعنی

چی؟ اصلا محیة یعنی چی؟ آیا محیة به این است که مثلا درخت کاشته باشند یا گندم کاشته باشند؟ یا شما دیدید بعضی از زمین ها

خب سرسبز اند، مرتع بسیار سبزی است، گیاهان داروئی و غیر داروئی فراوان، آیا به این هم احیا صدق می کند یا نه؟ زمینی را

گرفتند دارای بسیار نباتات سرسبزی است، طولش هم از گندم بیشتر باشد اما طبیعی است، آیا اگر گفتیم محیة طبیعی فقط شامل

جنگل می شود یا این هم عنوان احیا برایش صدق می کند؟ این که دارای مرتع های بسیار عالی است، آیا این هم جز محیة است که

بشود ارض مفتوح عنونة؟ البته بحث های ما چون الان بحث جهاد و شمشیر و این حرف هاست فعلا موضوع ندارد اما به هر حال این

هم توش بحث شده، مرحوم آقای ایروانی تمایل دارد این هم احیا باشد چون در قرآن دارد که مثلا احیا الارض بعد موتها این هم احیاء

چون کلمه احیا این طور نیست که حالا منشا اثر باشد.

.....
بعد مسئله دیگر مسئله این که اگر مات المحیا تالفا فالظاهر بقائها علی ملک المسلمین، درست است مطلب ایشان

ثم إنه تثبت الحياة، از چه راه بفهمیم؟ بعد هم وارد ارض عراق می شود، دیگه فردا همین مختصر را می خوانیم بعد وارد بحث خودمان

می شویم ان شا الله تعالی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين